



اسب در ادبیات فارسی و روسی

دکتر زینب صادقی سهل آباد^۱ ©

استادیار گروه زبان روسی دانشکده ادبیات دانشگاه الزهراء
تهران، ایران

معصومه عبدلی^۲

دانش‌آموخته گروه زبان روسی دانشگاه الزهراء
تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۹ دی ۱۳۹۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۰ اسفند ۱۳۹۷؛ تاریخ انتشار: ۷ خرداد ۱۳۹۸)
در نوشتار حاضر به بررسی و مقایسه‌ی جایگاه اسب در آثار ادبی فارسی و روسی پرداخته شده است. اسب در ادبیات هر دو ملت غالباً از هویتی انسانی برخوردار است و همدم و یار باوفای انسان برشمرده می‌شود. این حیوان اسطوره‌ای در آثار ادبی هردو سرزمین، همواره نماد مثبت بوده و فاقد خصایل منفی است. برای نشان‌دادن این امر به آثاری از هردو سرزمین اشاره کرده‌ایم که در آنها اسبان نقش‌آفرین بوده‌اند. بااین‌وجود در یکی از داستان‌های حماسی مشهور روسی به‌نام «آلک دل‌آگاه» که ریشه در تاریخ روسیه دارد و با اسطوره‌های ملی روسی درآمیخته است، نقش اسب از سایر آثار متفاوت می‌باشد و به‌نوعی ناخودآگاه منجر به سرنوشت تلخ قهرمان می‌گردد. اسب در اسطوره‌های ادبی مکمل شخصیت قهرمان محسوب می‌شود و در سیر تکامل شخصیت وی نقش دارد. هدف از پژوهش حاضر نشان‌دادن اشتراک دیدگاه دو فرهنگ به یک نمادینه‌ی مشترک است.

واژه‌های کلیدی: اسب، ادبیات فارسی، ادبیات روسی، آلک دل‌آگاه، اسطوره.

^۱E-mail: z.sadeghi@alzahra.ac.ir

©(نویسنده مسؤول)

^۲E-mail: mbdsaranjam@yahoo.com

مقدمه

حماسه و اسطوره ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند و هرگاه صحبت از حماسه به میان می‌آید منظور بیان عقاید، باورها، فرهنگ و آداب و رسوم اقوام ملل مختلف، خاصه در دوران کهن بوده است. اسطوره‌ها نقش‌های قهرمانانه و حماسی را ایفا می‌نمایند. اسب در ادبیات حماسی و داستانی یکی از اسطوره‌هایی است که در آثار ادبی جایگاه مهمی را به خود اختصاص داده است و از دیرباز در کانون توجه نویسندگان و شعرا قرار داشته و منبع الهام آنان در ادوار مختلف تاریخی بوده و هست. دلیل کسب این جایگاه نسبت‌دادن ویژگی‌های انسانی به این حیوان نجیب است. اسب در ادبیات قادر به تکلم، عشق‌ورزی، همدردی، هم‌صحبتی و همراهی با انسان است.

بسیاری از سنگ‌نگاره‌ها و ظروف قدیمی باقی‌مانده از اعصار پیشین نیز منقش به تصویر اسب هستند. این جایگاه مختص به سرزمین ایران نیست؛ اسب در فرهنگ، هنر و ادبیات بسیاری ملل از جمله روسیه نیز از جایگاه و اهمیت خاصی برخوردار است. در بسیاری از ضرب‌المثل‌های فارسی و روسی واژه‌ی اسب به‌کار رفته است. جالب است که ضرب‌المثل «دندان اسب پیشکشی را نمی‌شمارند»^۱ هم از لحاظ لغوی و هم از لحاظ معنایی در زبان فارسی و روسی تشابه بسیار دارد.

واژه‌ی اسب در زبان روسی از ریشه‌ی «*кобынь*» از «*кобыль*» باستان معادل «مادیان» است. این واژه از زبان ترکی گرفته شده است، از کلمه‌ی «*лоша*» با پایانه‌ی «*ent*»، سپس با پایانه‌ی «*дь*» و در حال حاضر با پایانه‌ی تهی صرف می‌شود. فرم «*лашак*» نزدیک به کلمه‌ی «اشک» ترکی است که مانند اسامی بسیاری از حیوانات در روسی باستان با پایانه‌ی «*ent*» تغییر کرده است (فرهنگ ریشه‌شناسی زبان روسی ماکس فاسمر).

«واژه‌ی اسب در زبان فارسی از ریشه‌ی «*اس*» به معنی دهنده و تیزتک است؛ زیرا اسب تیزتک‌ترین جانور اهلی است. ریشه‌ی واژه‌ی «سواری» نیز که در واژه‌ی اسب وجود دارد، در اصل «اسب باری» بوده که بر اثر تحولات زبان‌شناختی به‌مرور به‌شکل «سواری» درآمده است. در زبان پهلوی این واژه «اسپا» (*aspa*) و سانسکریت آن «اسوه» (*asva*) است. «اس» که ریشه‌ی واژه‌ی اسب است، از «آسو» یا «آهو» به معنی تیز و تند گرفته شده است. واژه‌ی آهو نیز که به حیوانی به همین نام اطلاق می‌شود، از همین ریشه و به معنی حیوان تندرونده است. واژه‌ی «ستور» نیز که برای حیوانات به‌کار می‌رود، از واژه‌ی «ستوره» (*stuora*) به معنی چارپایان بزرگ در برابر «انومه» (*anumya*) یعنی چارپایان کوچک گرفته شده است.» (فتایی ۱۳۸۴، ۲۷)

^۱ Дареному коню в зубы не смотрят.

سیمای اسب ابتدا از طریق اسلاوهای باستان که به اسب بیش از سایر حیوانات احترام می‌گذاشتند، به سایر ملل انتقال یافت و با گذشت دوران متمدنی، اسب در اسطوره‌ها، افسانه‌ها و باورهای مذهبی و مراسم آیینی جای گرفت تا جایی که نه تنها اسب را پرستش می‌کردند؛ بلکه تصور می‌شد نمادهای گوناگون ساخته شده از سر و یا پیکر اسب به صورت زیورآلات، قلاب‌های کمر بند و گردنبندها، آن‌ها را از بلایا حفظ می‌کرد و از آن‌ها به عنوان چشم‌زخم استفاده می‌شد. در برخی از متون اسطوره‌ای، اسب حلقه‌ی ارتباطی میان دنیاهای مختلف بوده و همچنین اکثر اقوام اوراسیا که کوچ‌نشین بودند، سیمای اسب طلایی را در آسمان تصور می‌کردند که ارایه‌ی خورشید را به همراه خود می‌کشد. چشم‌زخم با تصویر سر یا نعل اسب، همانند سایر نمادهای خورشید برای دور نگاه‌داشتن بیماری استفاده می‌شد و اسلاوهای باستان معتقد بودند این نمادها محافظین مقتدر و نیرومندی برای آن‌ها هستند.

اسب در آداب و رسوم باستان اسلاوی یکی از اسطوره‌ای‌ترین حیوانات به‌شمار می‌رفت؛ گاه مظهر مرگ و رستاخیز و گاه نماد ارتباط با ماوراء جهان تور بوده است به نحوی که گاه هم‌تراز با خورشید تلقی می‌شد. نماد اسب همچنین در مناسبت‌ها و مراسم خانوادگی و غالباً در عروسی‌ها، فال‌گیری‌ها و غیره استفاده می‌شد.

چنان‌که پیداست اسب در اسطوره‌های روسی و حتی در اسطوره‌های جهان، همواره نمادی مثبت بوده و هیچ‌گاه از آن به عنوان موجود اهریمنی یاد نشده است؛ غالباً با نور همراه بوده و مخالف جهان پلیدی‌هاست. اسب در روسیه نماد موفقیت، ثروت، نیک‌بختی و سعادت است و «سوار بر اسب بودن» به مفهوم پیروزی بوده است. قراردادن تندیس اسب روی بام کلیه‌های چوبی روسی به نشانه‌ی دعوت خورشید و در نتیجه وجود برکت و رفاه اهالی خانه بوده است. براساس اعتقادات اسلاوهای باستان، مردم می‌پنداشتند که حکمت خدایان از طریق این حیوان به آنان می‌رسد. استفاده از تندیس سر یا پیکر اسب بر روی یقه‌ی لباس، نماد قدرت خاص نزد آنان بوده است. اسب نه تنها از دهقانان و شهرنشینان، بلکه از پهلوانان محافظت می‌کرد و با شیهه‌کشیدن، حرکت سر یا سُم کوبیدن پهلوان را بیدار می‌کرد.

پیشینه‌ی پژوهش

تاکنون به جایگاه اسب در ادبیات روسی و فارسی به صورت تطبیقی پرداخته نشده است. ولیکن ماحوزی (۱۳۷۷) در مقاله‌ی «اسب در ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی» با آوردن بیت‌هایی از بزرگان ادب ایران، سعی در نشان‌دادن جایگاه اسب در ادبیات غنایی، حماسی و تاریخی ایران داشته است. سجادی‌راد (۱۳۹۲) نیز در مقاله‌ی «بررسی اهمیت اسب در اساطیر ایران و سایر ملل و بازتاب آن در شاهنامه‌ی فردوسی» اسب‌های اسطوره‌ای در فرهنگ ایرانی را برمی‌شمرد و به اساطیر کشورهایمانند چین، ژاپن و هند نیز اشاره می‌نماید.

هدف پژوهش

هدف از پژوهش حاضر، معرفی اسب‌های اسطوره‌ای در ادبیات ایران و روسیه نیست؛ بلکه نشان‌دادن جایگاه و مرتبت این حیوان در فرهنگ این دو ملت است که به‌نوعی در آثار ادبی آنان تجلی یافته است. بنابراین، ضمن معرفی برخی از آثار ادبی دو ملت که در آن‌ها اسبان نقش‌آفرین بوده‌اند، نوع نگرش دو فرهنگ به این حیوان نجیب مشخص می‌شود. در نمونه‌های ادبی معرفی‌شده، سعی شده تا آنجا که امکان داشته است، نمونه‌های مشابه در فرهنگ دیگر نیز به‌طور مقایسه‌ای مطرح شوند. روش پژوهش حاضر استدلال استقرایی خواهد بود که از طریق نمونه‌های ذکر شده به استنتاج کلی خواهیم رسید و اشتراک دیدگاه دو فرهنگ متفاوت را در نگرش به یک نمادینه‌ی مشترک نشان خواهیم داد.

بحث و بررسی

در بسیاری از آثار ادبی روسی به رابطه‌ی احساسی بین انسان و اسب و هم‌صحبتی میان آن دو و آمادگی اسب به‌عنوان یار باوفای دیرینه‌ی انسان برای کمک‌رسانی به وی پرداخته شده است. ماکسیم گورکی^۱ در نمایشنامه‌ی «در قعر»^۲ این‌گونه می‌نویسد: «اگر مردم را براساس کار ارج نهند، آن‌گاه اسب برتر از هر انسانی است.»

نکراسف^۳ در شعر «بچه‌های دهقان»^۴ اسب مهربان، زحمت‌کش و باور دهقان کوچکی را با جزئیات جزئیات کامل به‌تصویر می‌کشد. وی در شعر «زیردستان بی‌رحم»^۵ نیز شقاوت و سنگدلی راکبی نسبت به اسبش و بی‌تفاوتی رهگذران را با دل‌سوزی ترسیم می‌کند.

در بسیاری از آثار روسی، اسب یکی از پرسوناژهای اصلی است؛ مانند داستان شعرگونه‌ی «کره‌اسب افسونگر»^۶ اثر پیتر یرشاو،^۷ «آلیشا پاپاویچ و مارهای توگارین»^۸، «ایلیا مورامیتس»^۹ و «راهن سالاری»^{۱۰}. در برخی آثار پوشکین نیز مانند «آلک دل‌آگاه»، «دختر سروان»^{۱۱} و «صبح زمستانی»^{۱۲} اسب دوست

^۱ Максим Горький (Maxim Gorky)

^۲ «На Дне» (The Lower Depths)

^۳ Некрасов, Николай Алексеевич (Nikolai Vissarionovich Nekrasov)

^۴ «Крестьянские Дети» (Peasant Children)

^۵ «Под Жестокой рукой человека» (Under the Hands of the Cruel Man)

^۶ «Конек-горбунок» (The Little Humpbacked Horse)

^۷ Ершов, Петр Павлович (Pyotr Pavlovich Yershov)

^۸ «Алеша Попович и Тугарин змей» (Alyosha Popovich and Tugarin zmey)

^۹ «Илья Муромец и соловей-разбойник» (Ilya and the Robber)

^{۱۰} «Соловей-разбойник» (Nightingale the Robber)

^{۱۱} «Капитанская дочка» (The Captain's Daughter)

دیرینه‌ی انسان خطاب می‌شود.

در آثار «ماکار چودرا»^۱، «اسب و شتر»^۲، «جلگه سبز»^۳، «نعل»^۴، «پستچی غیرعادی»^۵، «خوش رفتاری با اسبان»^۶، «کالسکه سه اسبه»^۷ و... نیز اسب یکی از پرسوناژهاست که در روند داستان نقش آفرینی می‌کند.

در داستان «دلتنگی»^۹ چخوف^{۱۰} داستان مردی درشکه‌چی را بازگو می‌نماید که پسرش را از دست داده است. درشکه‌چی می‌خواهد با کسی درد دل کند و از غم خود بگوید؛ اما هیچ‌یک از مسافران کالسکه مایل نیست به حرف او گوش کند، هریک از آن‌ها مشکلات خود را دارند. تنها هم‌صحبت او اسب پیرش است. اکبر رادی نیز در «مرگ در پاییز» داستان پیرمردی را بازگو می‌کند که به همین درد گرفتار شده و در انتظار پسری‌ست که به شهر رفته و از او خبری نیست و تنها اسبش همدم اوست و چشم‌های این حیوان نجیب برای او یادآور چشمان پسرش است و گویی نیمه‌ی گمشده‌ی خویش را در اسب خویش می‌جوید. این بن‌مایه در داستان‌های ایرانی دیگری نیز مورد استفاده قرار گرفته است.

«منصور یاقوتی داستان‌نویس معاصر کرمانشاهی نیز در داستان کوتاهی با عنوان «مگل خاص»^۸، قهر و تحمل سختی‌های زندگی مردی گاریچی را به تصویر می‌کشد که تنها با داشتن یک اسب پیر و لاغر و یک گاری، بار زندگی خانوادگی پنج نفره‌ای را تحمل می‌کند و از آینده‌ای واهمه دارد که به‌خاطر بیکار شدنش نتواند مخارج ضروری خانواده‌اش را فراهم کند. وجوه اشتراک فراوان در این دو داستان، از نظر برخی عناصر سازنده‌ی آن‌ها این گمان را به ذهن متبادر می‌کند که یاقوتی داستان «مگل خاص» را به پیروی از داستان دلتنگی چخوف نگاشته است.» (محمودی و رضایی ۱۳۹۳، ۸۹)

یحیی‌پور و کریمی‌مطهر نیز در مقاله‌ای به زبان روسی این داستان چخوف را با داستان «تنها» اثر نیر سعیدی مقایسه نموده‌اند و تأثیرپذیری نویسنده از این داستان چخوف را نشان داده‌اند (یحیی‌پور و کریمی‌مطهر ۱۳۸۸، ۹۰-۹۴).

^۱ «Зимнее утро» (A Winter Morning)

^۲ «Макар Чудра» (Makar Chudra)

^۳ «Лошадь и верблюд» (Horse and Camel)

^۴ «Зеленая долина» (Green Valley)

^۵ «Подкова» (Horseshoe)

^۶ «Необычный почтальон» (Unusual Postman)

^۷ «Хорошее Отношение к Лошадям» (Kindness to horses)

^۸ «Тройка» (Troika)

^۹ «Госка» (Misery)

^{۱۰} Anton Chekhov

در «فرزند خدا»، «پری قهرمان زن تمایش‌نامه‌ی گومیلیوف»^۱ یکی از دختران ساکن در بهشت مسلمانان و مایه‌ی آرامش و لذت مؤمنان است. او موفق می‌شود که نعل براق حضرت محمد(ص) را بیابد و به‌عنوان پاداش از خداوند می‌خواهد که به او اجازه دهد به زمین برود و محبوب‌ترین انسان‌ها شود. درویش روحانی باید در یافتن بهترین انسان روی زمین به پری کمک کند. <...> درویش اسب تک‌شاخ و انگشتری سلیمان را به پری می‌دهد تا وی به کمک آن‌ها بتواند بهترین انسان را بشناسد. تک‌شاخ انسان ناپاک و انگشتر انسان ضعیف را می‌کشد. (یحیی‌پور، صادقی سهل‌آباد و کریمی‌مطهر ۱۳۹۱، ۱۴۸ و ۱۴۹) اسب در این اثر نیز همراه و یاور قهرمان است و در تشخیص سره از ناسره به وی یاری می‌رساند.

در بسیاری از آثار ادبی فارسی و روسی نه‌تنها به این حیوان پرداخته شده است؛ بلکه نویسندگان آن را با خصایص و عواطف والای انسانی توصیف کرده‌اند. در «خالستومر (سرگذشت یک اسب)»^۲ اثر لف تالستوی،^۳ اسب اخته‌ای قادر به تکلم است. او در مقام راوی داستان، از سرگذشت سخت، زندگی و عشق خویش نسبت به یک مادبان سخن می‌راند. او سخت کار می‌کند؛ ولی هنگام پیری به موجودی غیرقابل‌استفاده تبدیل می‌شود که به کار کسی نمی‌آید و تنها در انتظار مرگی دهشتناک روز را به شب می‌رساند. این داستان شباهت‌هایی با داستان «روز اسب‌ریزی» اثر بیژن نجدی دارد که در آن راوی همانند «خالستومر»، یک اسب است که به سرگذشت خویش می‌پردازد. در «روز اسب‌ریزی»، زاویه‌ی دید پی‌درپی از سوم‌شخص به اول‌شخص و بالعکس تغییر می‌یابد که علاوه بر کندسازی روند داستان و آشنایی‌زدایی، بیان ماجرا از دیدگاه اسب، به زیبایی‌شناسی جنبه‌های مختلف اثر و شخصیت‌بخشی پرسوناژی غیرانسانی کمک می‌کند و عواطف انسان‌گونه‌ی اسب به اوج خود می‌رسد و شیفته‌ی دختر صاحب خود، آسیه، می‌شود.

داستان «شش شگفت‌انگیز»^۴ اثر بوریس واسیلیف،^۵ ماجرای شش پسر بیچه است که اسب‌های پیر را به‌منظور سواری و گردش از اصطبل می‌دزدند و پس از سواری اسب‌ها را به درختان می‌بندند و آن‌ها را فراموش می‌کنند و در نهایت اسب‌ها هلاک می‌شوند. نویسنده اسب‌ها را بسیار عاقل‌تر و مهربان‌تر از انسان یا شعور توصیف می‌کند.

^۱ Гумилев (Gumilyov)

^۲ «Холстомер» (Kholstomer)

^۳ Лев Толстой (Leo Tolstoy)

^۴ «Великолепная Шестерика» (Six Awesome)

^۵ Борис Львович Василев (Boris Alekseyevich Vasilyev)

در داستان «زمرد»^۱ اثر کوپرین^۲ نیز سرگذشت اسبی زیبا با همین نام بازگو می‌شود. زمرد، از زمانی که کره‌ای بیش نبود، به میادین اسب‌دوانی برده می‌شد؛ اما در اثر قساوت و سنگ‌دلی انسان به هلاکت رسید.

آثاری که پیش‌تر برای نمونه ذکر شدند نشان می‌دهند که در تمام آن‌ها اسب، صاحب هویت انسانی شده است. در بیش‌تر آثار، اسب از تنهایی و عدم‌توجه و مهربانی صاحبش رنج می‌برد و یا صاحب وی از تنهایی و عدم‌درک اطرافیان رنج می‌برد و به هم‌صحبتی با اسب پناه می‌آورد. اما در آثار متقدم‌تر که مربوط به پیشینه‌ی تاریخی دو سرزمین است و با فرهنگ و اسطوره‌های ملی این سرزمین‌ها درآمیخته است، نمادینه‌ی اسب درعین‌اینکه مانند آثار متأخر از هویت انسان‌گونه برخوردار است، به‌عنوان مکمل شخصیت قهرمان نیز ظاهر می‌شود و حضور پررنگ‌تری در حماسه دارد.

اکنون که اندکی با جایگاه و چگونگی پرداختن به سیمای اسب در ادبیات روسی و فارسی آشنا شدیم، داستان «آلک دل‌آگاه» را به‌عنوان نمونه‌ای متقدم و درعین‌حال متفاوت ذکر خواهیم کرد و ضمن آشناکردن خوانندگان با این داستان، به سرنوشت تلخی که به‌نوعی توسط اسب برای صاحبش رقم زده شد، اشاره خواهیم کرد.

داستان «آلک دل‌آگاه» نمونه‌ای متقدم و متفاوت

داستان کوتاه آلک دل‌آگاه^۳ در یکی از قدیمی‌ترین کتاب‌های تاریخ‌نگاری روسیه با نام «داستان سال‌های دور»^۴ آورده شده است؛ اما اکثر اطلاعات درباره‌ی زندگی و فتوحات او به شکل قصه‌های ملّی و فولکلور به‌دست روس‌ها رسیده است که در آن‌ها حوادث واقعی با حماسه‌آفرینی‌های افسانه‌ای درهم تنیده شده‌اند.

اصولاً تفکیک مرز بین تاریخ و اسطوره به‌سادگی امکان‌پذیر نیست. بسیاری از پژوهشگران اسطوره را به‌عنوان نمادی از تاریخ در نظر گرفته‌اند. جان هینلز^۵ در این‌باره می‌گوید: «به مفهومی کلی اسطوره بخشی از تاریخ است؛ زیرا اسطوره دیدگاه‌های انسان را درباره‌ی او و جهان‌ش و تحول آن دربردارد.» (هینلز ۱۳۸۶، ۱۶۳)

بنابراین می‌توان گفت این پرسوناژ روسی به‌نوعی هم با تاریخ و هم با اسطوره و حماسه‌ی

^۱ «Изумруд» (The Emerald)

^۲ Александр Иванович Куприн (Aleksandr Ivanovich Kuprin)

^۳ Вещий Олег

^۴ «Повесть Временных Лет» (Primary Chronicle)

^۵ John Russell Hinnells

سرزمین خویش درآمیخته است. آلك از روحیهی دلاوری برخوردار بوده و به واسطه‌ی شایستگی‌های فردی به اسطوره بدل شده است.

ماجرای آلك دل‌آگاه در روسیه، درمیان فرهنگ‌ها و اقوام مختلف روسی به‌طرق مختلف روایت می‌شود، برخی حتی به کتابت درنیامده‌اند. اما پوشکین^۱ شاعر و نویسنده‌ی پر آوازه‌ی روسی، بالهام‌از کتاب «داستان سال‌های دور»، بالاد^۲ (منظومه‌ی) «آلك دل‌آگاه» را سرود و به جهان ادبیات عرضه داشت (در نوشتار حاضر نیز از ترجمه‌ی اثر پوشکین استفاده شده است و شرح ماجرا نیز طبق کتاب «تاریخ روسیه براساس وقایع و سرنوشت‌ها» است) همانند اخوان ثالث، شاعر نام‌آشنای معاصر ایران که شعر «خوان هشتم» را با تأثیر از شاهنامه فردوسی، حماسه‌ی ملی ایرانیان سرود و داستان رخس و رستم و کشته‌شدن آنان به دست شغاد، برادر ناتنی رستم را به تصویر کشید. خلق آثاری از این دست، بیانگر جاودانگی اسطوره‌ها در بین ملل مختلف است.

براساس تاریخ، آلك یکی از اقوام روریک^۳ است؛ اما از سایر منابع چنین برمی‌آید که آلك قرابت و خویشاوندی با شاهزاده نداشته بلکه یکی از جنگجویان او بوده که صرفاً به‌لحاظ شایستگی‌های فردی خویش به چنان موقعیتی نایل شد که از نزدیکان شاهزاده محسوب می‌شد. آلك سپهسالار برجسته‌ای بود، خرد و توانایی او به قدری زیاد بود که شاهزاده لقب «دل‌آگاه» را به وی اعطا کرد.

شاهزاده‌ی روریک در سال ۸۷۹ م. درگذشت و سرپرستی پسرش، ایگور^۴، را به آلك سپرد. آلك سه سال را در نووگراد^۵ گذراند، بعد از آن سپاه نیرومندی مهیا نمود و رهسپار فتح سرزمین‌های جدید شد. وی در این نبردها ایگور را نیز همراه خود می‌برد. سرزمین روسیه در آن زمان مأوای قبایل مختلفی بود که در تاریخ بیش از ده قبیله‌ی اسلاوی ذکر شده است: ویاتیچ‌ها،^۶ کریویچ‌ها،^۷ پولیان‌ها،^۸ سیوریان‌ها،^۹ رادیمیچ‌ها^{۱۰} و... سرزمین روس مرز مشخصی نداشت، قانون واحدی نداشت. شاهزاده‌ی کیفی صرفاً بر چند منطقه‌ای حکومت می‌کرد که دارای راه‌های تجاری بودند. او همچنین از توابع اسلاوها و قبایل

¹ Alexander Pushkin

² Баллад (Ballad)

³ Рюрик (Rurik)

⁴ Игор (Igor)

⁵ Новгород (Novgorod)

⁶ Вятичи (Vyatichi)

⁷ Кривичи (Krivichs)

⁸ Поляне (Polans)

⁹ Северяны (Severians)

¹⁰ Радимичи (Radimichs)

غیراسلاوی مالیات می‌گرفت. پرداخت مالیات، ضمن به رسمیت شناختن قدرت، بیانگر وجود حاکمیت دولتی بود. اخذ مالیات از کالاهای تجاری کشورهای همسایه (بیزانس)^۱ لازم بود. سرزمین روس از این تجارت سود زیادی دریافت می‌کرد. هجوم هزاران تاجر بربر^۲ به پایتخت، همه ساله برای بیزانسی‌ها مشکلات زیادی در برداشت. از این رو، بیزانسی‌ها درصدد محدود کردن سوداگری روسیه برآمدند. برای روس‌ها، سوداگری کاری دولتی محسوب می‌شد؛ در نتیجه پاسخ این اقدام بیزانسی‌ها را نیز در سطح دولتی دادند.

«به کین خواستن از خزرهای نادان،

الک دل‌آگه بشد رهسپار،

به تاوان یغما، ده و دشت آنان

نموده است محکوم تیغ و شراز.

به اندام رومی زره، پیش لشگر

بر اسب وفادار امیر دلاور.» (پوشکین ۱۹۶۶، ۷)

آلک با سپاهش از شمال تا جنوب از راه آبی دریاچه‌ی ایلمن،^۳ رودخانه‌ی لووات،^۴ دوینا‌ی غربی^۵ (رودخانه‌ی دانوگاو)^۶ گذشت. پس از عبور از رود دنیپر،^۷ شهرهای اسمالنسک^۸ و لوبیچ^۹ را تسخیر کرد، سپس فرماندهانش را در آنجا مستقر نمود. در نهایت امر، وارد سرزمین‌های حاصلخیز شد و شهر بزرگ و زیبای کییف^{۱۰} را دید. در کی‌یف دو شاهزاده به نام‌های آسکولت^{۱۱} و دیر^{۱۲} حکمرانی می‌کردند. هردوی آن‌ها اهل تووگراد بودند و زمانی مانند آلک به شاهزاده‌ی روریک خدمت می‌کردند. آلک تصمیم گرفت کی‌یف را تسخیر کند؛ اما پس از آنکه متوجه شد شهر قدرتمند است، به مکر متوسل شد. بخش عظیمی از سپاهش را عقب‌نگه داشت، خودش با سپاه کوچکی در یک قایق به زیر

¹ Byzantine Empire

² Barbarian

³ Ильмень (Lake Ilmen)

⁴ Ловать река (Lovat River)

⁵ Западной Двине (West Deuna)

⁶ Daugava

⁷ Днепр (Dnieper)

⁸ Смоленск (Smolensk)

⁹ Любеч (Liubech)

¹⁰ Киев (Kiev)

¹¹ Аскольд (Askold)

¹² Дир (Dir)

دیوارهای شهر کی‌یف نزدیک شد و برای آسکولت و دیر پیام فرستاد: «ما تجار وارنگی^۱ هستیم، کالاهای مرغوبی داریم. اجازه دهید شاهزادگان کیفی را ببینیم، شاید چیزی بخرند.»

آسکولت و دیر باور کردند که فقط یک کاروان تجاری غیرنظامی وارد کی‌یف شده و بدون محافظ به طرف ساحل رفتند. آلك از قبل به جنگجویانش گفته بود کف قایق دراز بکشند. زمانی که شاهزادگان کیفی نزدیک شدند، او به استقبالشان رفت و گفت: «شما خانواده‌ی سلطنتی نیستید، اما من شاهزاده هستم و ایگور، پسر روریک، همراه من است. من، و نه شما باید بر کی‌یف حکمرانی کند.» سپس به سپاهش علامت داد و در یک چشم‌په‌م‌زدن آسکولت و دیر با ضرب شمشیر کشته شدند. آلك فاتحانه وارد شهر شد و حکمرانی کرد: «زنده باد کیف، مادر شهرهای روسیه!»

پس از نشستن بر تخت سلطنت در کیف، جنگ یا سرزمین‌های همسایه را ادامه داد و ساکنین قبایل آنان را تحت سلطه‌ی خود درآورد. آلك درولیان‌ها، سویریان‌ها و رادیمیچ‌ها را تحت استیلاي خود درآورد و از آن‌ها نیز مالیات گرفت. سرزمین‌های زیادی تحت حاکمیت او درآمدند. شهرهای زیادی را بنا نهاد و این‌گونه شاهزاده‌نشین کیف، روسیه‌ی کیفی، پدید آمد.

وقتی ایگور به سن بلوغ رسید، آلك اولگا را به همسری او برگزید (براساس برخی اطلاعات، اولگا دختر خود آلك بوده است)، اما سلطنت را به او واگذار نکرد. آلك پس از تجهیز دوهزار کشتی و گردآوری سواره‌نظام به‌سمت بونان رفت و ایگور در کی‌یف ماند. کشتی‌های تجهیز شده درامتداد دنیپر به‌سمت دریای سیاه^۲ (در آن زمان پانتیکسی^۳ می‌نامیدند) حرکت کردند و سواره‌نظام درامتداد ساحل پس از رسیدن به دریا، سوار کشتی‌ها شدند. سپس ارتش آلك به پایتخت بیزانس، تزارگرا^۴ (قسطنطنیه) شهری با قلعه‌های سفیدرنگ و گنبدهای زرین کلیساها نزدیک شد.

امپراتور بیزانس لف پریمودری،^۵ با دیدن کشتی‌ها و سپاه بی‌شمار، باعجله دستور داد لنگرگاه را با کشیدن زنجیرهای آهنی محکم ببندند. بدین ترتیب راه را بر کشتی‌های آلك مسدود کردند. آلك مجبور شد به سمت دیگری بیچد و در قسمت دیگری از ساحل جنگجویان خود را پیاده نماید. جنگجویان آلك حوالی شهر قسطنطنیه را ویران کردند، خانه‌ها و کلیساها را به آتش کشیدند و ساکنین غیرنظامی

^۱ Варяги (Varangians)

^۲ Древлян (Drevlians)

^۳ Black Sea

^۴ Понтийское море (Pontic Sea)

^۵ Царьград / Константинополь (Constantinople=قسطنطنیه)

^۶ Лев Премудрый (Leon VI the wise=لئون ششم)

را کشتند و به دریا انداختند. اما آلك خود، قسطنطنیه را نتوانست بگیرد، چون زنجیرها به شدت امنیت شهر را در برابر حملات کشتی‌ها محافظت می‌کردند. آنگاه او به سپاهش فرمان داد چرخ‌هایی آماده کنند و به زیر کشتی‌ها ببندند و با برافراشتن بادبان‌ها و وزیدن باد موافق کشتی‌ها را بر روی شن‌ها (گویی در دریا هستند) به حرکت درآورند. یونانی‌ها با دیدن این حرکت دچار هراس شدند و سفیری را به سوی آلك گسیل داشتند: «شهر را ویران نکن، حاضریم به تو مالیات پرداخت کنیم، هرآنچه بخواهی.» آلك سپرش را به علامت این پیروزی بر دروازه‌ی شهر قسطنطنیه آویخت و پیمان صلح و دوستی همیشگی بین آنان منعقد شد.

«به‌خاطر بدار این سخن‌های من را:

ز شهرت بود شادمان رزمگر؛

بود نام تو با ظفر شهره هرجا،

به دروازه تزارگراذ سپر؛

به آب و به خشکی تو را هست نصرت،

به بخت بلندت برد خصم حسرت.» (پوشکین ۱۹۶۶، ۸)

برای وفاداری به پیمان، مسیحیان بیزانسی به حضرت مسیح، و آلك به خدایان اسلاووی (پرون^۱ و ولس^۲) سوگند یاد کردند. با به‌پایان رسیدن جنگ، آلك با افتخار به کیف بازگشت. این لشکرکشی برای او شهرت زیادی به همراه داشت.

آلك سال‌های طولانی حکومت کرد. روزی از پیشگوی اعظم پرسید: «من چگونه خواهم مرد؟»

«به او رویه‌رو غیبگو مردی عابد

برون آمد از جنگلی تیره‌گون،

از اسرار ادوار آینده قاصد

پرستنده تنها به ذات پرون

فداکرده عمری به فال و دعاها.

به پیش آمد الک بر مرد دانا.

«بگو غیبگو، ای حبیب خداها،

چه‌ها آورد بر سرم؟

به بخت عدوهای همسایه آیا

^۱ Перун (Perun)

^۲ Велес (Veles)

شود زود خاک سیه بستم؟

حقیقت بیان کن، مشو هیچ ترسان،

هر آسیبی خواهی بیاداش بستان!»

پیشگو پاسخ داد: «تو توسط اسبت کشته می شوی.»

«ترسد مغ از حاکمان توانا،

به انعامشان هم ندارد نیاز.

زیان مغ آزادهست و مصفا،

بود با فلک دایماً گرم راز.

به تاریکی است آتیه، بر من اما

ز روشن رخت هست فال تو پیدا.

به خاطر بدار این سخن های من را:

ز شهرت بود شادمان رزمگر؛

بود نام تو با ظفر شهره هرجا،

به دروازه تزارگرد سپر؛

به آب و به خشکی تو را هست نصرت،

به بخت بلندت برد خصم حسرت.

فریبنده امواج دریای اخضر،

- چو طوفان مهلك برآرد نفیر، -

ستان هم، کمان هم، چو مکاره خنجر،

کند رحم بر جان پیروز میر،

تو در این زره زخم هرگز ندانی.

بود پهلوان را محافظ نهانی.

سمندت نترسد ز رنج روان کن؛

ز فکر خداوند خود باخیر،

که آرام در زیر پیکان دشمن،

گاهی گرم تازش به دشت هنر.

نیرزد به چیزی برش رزم و سرما.



ولی یابی از اسب خود مرگ خود را.» (پوشکین ۱۹۶۶، ۸ و ۹)
 آلك غمگین شد و گفت: «اگر چنین است، دیگر هرگز بر آن سوار نمی‌شوم.» او دستور داد اسب را خوراک دهند و مواظبت کنند، با او وداع کرد و اسب دیگری اختیار کرد.

«آلك چون شنید این بزد زهر خندی،

از اندیشه‌ی تیره نگاه و جبین.

فرود آمد از اسب و بر پای چندی

به زین تکیه بنمود اندوهگین

کشید دست بدرود الك با نوازش

به یال و سر باوفا یار نازش.

«وداع، ای رفیقم، نه بیند پس از این

رکاب طلای تو پای مرا.

زمان جدائی شد، ای یار دیرین،

فرامش مکن روزهای مرا!

تن آسوده باش و مکن دل پریشان.

رهت خوش، رفیقم! بریدش جوانان!

جل از شال و قالچه باید بپوشد،

چرانیدش اندر علفزار من.

بهین جو خورد، آب چشمه بنوشد،

سر و پا بشوئیدش و یال و تن!...

جوانان ببردند زود اسب او را،

بدادند اسبی دگر جنگجو را.» (پوشکین ۱۹۶۶، ۹ و ۱۰)

زمان زیادی گذشت. روزی آلك به یاد اسب قدیمی‌اش افتاد و پرسید: «اکنون کجاست؟ آیا سالم است؟» پاسخ دادند: «سه سال از مرگ اسب شما می‌گذرد.» آنگاه آلك بانگ برآورد: «پیشگو دروغ گفت، اسبی که از او مرگ مرا خبر داد، مرده و من زنده‌ام!» و خواست به مزرعه‌ای که اسکلت اسب در آنجا بود، برود. شاهزاده با پایش جمجمه‌ی اسب را لمس کرد و با نیشخندی گفت: «از این جمجمه مرگ به من می‌رسد؟» اما از همان جمجمه‌ی اسب، ماری زهرآگین بیرون خزید و پای آلك را نیش زد و از سم مار آلك در دم جان سپرد.

«آلك نرم بر جمجمه پا فشرده

بگفتش که: «بی کس رفیقا! بخواب!
 ببین صاحب پیر خود را نمرده.
 به دفنم، که پیش آیدم با شتاب،
 بزیر تیر نی تو گردن گذاری
 به خاکم نه خون تو سازند جاری.
 نگه کن کجا بوده پنهان هلاکم!
 ز مرگم بترساند این استخوان!...»
 برون از سر مرده، ماری در آن دم
 خزید و پیچید فش فش کنان
 بسان تواری بیپایش سراسر
 فغان آمد از نیش خورده دلاور.
 در آیین دفن الک دسته‌دسته
 به گردش همه کوزه‌ها کف‌کنان.
 به تل میر ایگر و الگا نشسته،
 به ساحل عزاداری دوستان.
 دلیران بیاد آورند از جوانی،

ز پیکار آن دوره و پهلوانی. (پوشکین ۱۹۶۶، ۱۱ و ۱۲)

آلک دل‌آگاه حاکم کی‌یف و شاهزاده‌ی روسیه‌ی باستان بود؛ اما دریاره‌ی شجره‌ی خانوادگی او
 مطلبی ذکر نشده و صرفاً به اسکاندیناویایی و وارنگی‌بودن وی اشاره شده است. وی جنگجو، غیور،
 بی‌پاک، آماده‌ی جان‌نثاری برای وطن و سوار بر اسب معرفی شده است. اما اسب آلک نه‌تنها منتخب
 نیست و در داستان هیچ اشاره‌ای به گزینش آن توسط آلک نشده است (در قصه‌ی روسی پهلوان
 یروسلان لازارویچ^۱ که بسیاری ایران‌شناسان روسی، آن را همتای روسی داستان رستم قلمداد می‌کنند،
 یروسلان نیز آراخ را طی مراحل مختلف، مانند انتخاب رخسار توسط رستم گزینش می‌نماید)^۲ بلکه

^۱ *Еруслан Лазаревич (Yeruslan Lazarevich)*

^۲ ایران‌شناسان روس من‌جمله ولادیمیر استاسوف، قصه‌ی روسی یروسلان لازارویچ را با داستان رستم در شاهنامه
 مقایسه می‌نمایند و بسیاری از رویدادها و جزئیات این دو را مشابه می‌داند مانند مراحل گزینش اسب برای پهلوان
 و نبرد با فرزند پسر ناشناس. البته نظریات او انتقادات بسیاری را برانگیخت، زیرا بیلیناهای روسی از اصیل‌ترین
 آثار روسی قلمداد می‌شوند و پذیرفتن اینکه خاستگاهی غیراز سرزمین روسیه دارند، برای ← پژوهشگران

جسدش مرگ صاحب خویش را رقم می‌زند. پوشکین چگونگی وداع و لحظه‌ی جدایی آلك با اسب را به تصویر می‌کشد و همان صفات مثبتی را که در شعر «صبح زمستانی» برای اسب برمی‌شمارد، به اسب آلك نیز نسبت می‌دهد. پوشکین در اثر خود اسب را از زیان آلك، رفیق، یار دیرینه، وفادار و... خطاب می‌کند؛ اما واکنش خاصی را از سوی اسب توصیف نمی‌نماید.

خواننده ناخودآگاه سرنوشت آلك را با سرنوشت رستم قیاس می‌نماید و به تفاوت بارز آنها پی می‌برد. رخش، اسب باوفای رستم، حامی و مدافع جان سوار خویش پس از طی مراحل مختلف، از جانب رستم گزینش می‌شود. رخش همواره خود را در برابر رستم مسئول می‌داند و یاری‌گر اوست. رخش در خوان اول از حمله‌ی شیر به رستم جلوگیری می‌کند و در خوان سوم برای حفظ جان رستم و خود با اژدها مبارزه می‌کند و هنگامی که هشدار رخش به رستم برای اجتناب از ورود او به چاه شغاد بی‌نتیجه می‌ماند، آگاهانه و وفادارانه با رستم در چاه جان می‌سپارد.

اسب در بیش‌تر اسطوره‌های ادبی مانند بخشی از وجود غریزی و غیرانسانی قهرمان است که تجسم نیروی ناخودآگاه وی نیز محسوب می‌شود و رام‌کردن او و سوارشدن بر آن نماد مهارکردن نیروی سرکش غریزه و دستیابی به کمال است. شخصیت انسان‌گونه‌ی اسب‌های اساطیر ایرانی به‌نوعی مکمل شخصیت قهرمان هستند و گویی صاحب هویت انسانی شده‌اند، این مسئله درخصوص رستم و رخش به‌طورکامل تحقق یافته است؛ هرگاه رستم دچار غفلت بود و یا نیاز به حمایت و یاری داشت، به کمک وی می‌شتافت و در نبردها یاری‌گر وی بود و حتی قهرمان با وی سخن می‌گفت. نقش اسب در تکامل شخصیت قهرمان و شکل‌گیری آن هنگامی به اوج خود می‌رسد که در چاه به همراه صاحب خود کشته می‌شود و در یک گور با وی دفن می‌گردد که این می‌تواند نمادی از وحدت جسم آن دو باشد و یا بخش فراق‌کنی‌شده‌ی وجود قهرمان که در سیر تکوین شخصیت او، مجدداً به وی ملحق شده و هنگام مرگ آن را کامل می‌نماید. اما اسب آلك به‌واسطه‌ی پیشگویی غیبگو از وی جدا شده و درانتها نیز عامل مرگ قهرمان می‌شود. آلك اصالتاً روس نبود، بلکه اهل اسکاندیناوی بود؛ اما حکومت بااقتدار وی مایه‌ی مباحث روس‌ها بوده و در تاریخ‌نگاری روسیه از اهمیت خاصی برخوردار است. مطالب زیادی درباره‌ی آلك نگاشته شده است، اما ویژگی‌های اسب وی چندان توصیف نشده‌اند، هرچند که قهرمان در «داستان آلك دل‌آگاه»، آن را چندین مرتبه دوست و یاور خود خطاب می‌نماید. این اثر با سایر آثار که در آنها نمادینه‌ی اسب در کنار کهن‌الگوی قهرمان شخصیتی واحد را تشکیل می‌دهند،

روس، دشوار می‌نمود. استاسوف درخصوص تأثیرپذیری بیلینای روسی از آثار شرقی من‌جمله شاهنامه این‌چنین می‌نویسد: «چه از نظر ساختار و چه از نظر جزئیات، بیلینای ما عصاره‌ی بسیار بی‌رمق و ابتری از منظومه‌ها و ترانه‌های شرقی است و البته قصه‌های ما نیز دقیقاً همین حال را دارند.» (کلکار ۱۳۹۳، ۱۱۱)

اندکی متفاوت است و خود جای تأمل دارد.

نتیجه‌گیری

در نوشتار حاضر با ذکر نمونه‌هایی ادبی از آثار متأخر و متقدم از ادبیات فارسی و روسی، به هویت انسان‌گونه‌ی اسب در آن‌ها پی بردیم. اسب در آثار متأخر عمدتاً به‌عنوان همراه و یاور انسان تنهای معاصر است و یا خود از تنهایی و عدم‌توجه لازم رنج می‌برد. در آثار پیشین نیز این حیوان نجیب، مکمل شخصیت قهرمان است و همواره حتی تا پای مرگ، او را همراهی می‌کند و محافظ وی به‌حساب می‌آید. نمونه‌ی بارز برای این نوع آثار، رخش اسب رستم است. البته اسب آلک دل‌آگاه اندکی با نمادینه‌های اسب در سایر آثار روسی و فارسی متفاوت است و به‌نوعی مرگ قهرمان را رقم می‌زند، هرچند که موردتقدیر قهرمان است و با القاب دوستانه خطاب می‌شود. به‌نظر می‌رسد اسب در ادبیات نمادینه‌ای جهانی به‌شمار می‌آید و در سرزمین‌های متفاوت از احترام و توجه خاصی برخوردار است به‌طوری‌که غالباً هویتی انسانی به او می‌بخشند و در سیر تکامل شخصیت قهرمان نقش مهمی ایفا می‌کند؛ یعنی می‌توان آن را مکمل شخصیت قهرمان تلقی نمود.

منابع و ارجاعات

- پوشکین، الکساندر. (۱۹۶۶). *چند چامه و درام، مسکو: پروگروس*.
- کریمی‌مظهر، جان‌اله و مرضیه یحیی‌پور. (۱۳۸۸). *اندوه آنتون چخوف و تنهای نیر محمدی. واپروسی فیلولوژی، ۳۱، ۱: ۹۰ تا ۹۴*.
- گلکار، آبتین و پروین حسینی. (۱۳۹۳). *تحقیقات ایران‌شناسی: بررسی آراء و آثار ناشناخته برخی از ایران‌شناسان روس دریاب ادبیات فارسی، نامه‌ی فرهنگستان، ۳۵۱، ۱۰۸ تا ۱۲۸*.
- محمودی، محمدعلی و شمس‌رضایی. (۱۳۹۳). *بررسی تطبیقی داستان کوتاه «گل خاص» از منصور یاقوتی و «دلتنگی» از چخوف، پژوهش ادبیات معاصر جهان، بهار و تابستان ۱۳۹۳، ۱۹: ۱، ۸۷ تا ۱۰۲*.
- هینلز، جان راسل. (۱۳۸۶). *شناخت اساطیر ایران. ترجمه‌ی ژاله آموزگار و احمد تفضلی، ج ۱، تهران: چشمه*.
- یحیی‌پور، مرضیه؛ صادقی‌سهل‌آباد، زینب و جان‌اله کریمی‌مظهر. (۱۳۹۱). *نیکالای گومبایوف و مشرق زمین، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*.
- فتایی، گارگین. (۱۳۸۴). *تحلیلی بر واژه‌ی اسب در فرهنگ ایران باستان و زبان فارسی و تأثیر آن بر فرهنگ و زبان ارمنی، فصلنامه‌ی فرهنگی پیمان، ۹: ۳۴، ۸۲ تا ۹۴*.

Акишина А. А. и др. (2010). *История России в событиях и судьбах, учебное пособие с мультимедийным приложением для изучающих русский язык как иностранный*, Москва: Русский язык.

References

- Pushkin. A. (1966). *čand čâmeš va derâm*, Mascow: Progress.
- Karimi Motahar, J. & M. Yahyapour. (2009). The Grief is Anton Chekhov and the Only One is Nur Mohammadi. *Vaprosy Filalogi*, 31; 1, 90-94.
- Golkar, A. & P. Hosseini. (2014). tahqiqâte irânšenâsi: barrasiye ŷârâ va ŷâsâre nâšenâxteye barxi ŷaz irânšenâsâne rus dar babe ŷadabiyâte fârsi. *Nameye Farhangestan*, 3: 51, 108-128.
- Mahmoodi, M. & Sh. Rezaie. (2014). barrasiye tatbiquye dâstâne kutâhe gole xâs ŷaz mansure yâquti va deltangî ŷaz čexof. *Research in Contemporary World Literature*, Sprong & Summer 2014, 1: 19, 87-102.
- Himmells, J. (2007). *Persian Mythology*. Translated by: Amouzegar, Zh. & Tafazzoli, A., 11th Ed., Tehran: Cheshmeh.
- Yahyapour, M.; Sadeghi Sahil Abadi, Z. & J. Karimi Motahar. (2012). *nikolâj gomiliov va mafreq zamin*. Tehran: Institute for Humanities & Cultural Studies.
- Fatayi, G. (2005). tahlili bar vâžeye ŷasb dar farhang irâne bâstân va zabâne fârsi va taŷsire ŷân bar farhang va zabâne ŷarmani. *Peyman*, 9: 34, 82-94.
- Akishina A. A. et al (2010). *istoriya rossii v sobyitiyakh i sud'bahk, uchebnoye posobiye s mul'timedijnym prilozheniyem dlya izuchayushchikh russkiy yazyk kak inostrannyj*. Moscow: Russian Language.

HOW TO CITE THIS ARTICLE

Sadeghi Sahlabad, Z., Abdoly, M. (2019). Horse in the Persian and Russian Literatures. *Language Art*, 4(2):7-24, Shiraz, Iran. [in Persian]

DOI: 10.22046/LA.2019.07

URL: <https://www.languageart.ir/index.php/LA/article/view/97>





ORIGINAL RESEARCH PAPER

Horse in the Persian and Russian Literatures

Dr. Zeinab Sadeghi Sahlabad¹©

Assistant Professor of Russian Language and Literature Department,
Alzahra University, Tehran, Iran.



Masoumeh Abdoly²

B.A. of Russian Language and Literature, Alzahra University,
Tehran, Iran.



(Received: 09 January 2018; Accepted: 01 March 2019; Published: 28 May 2019)

In this paper, the place of the horse in the Persian and Russian literary works has been discussed. In the literature of both nations, horses mostly own human characteristics and are counted as humans' faithful companions and friends. This legendary animal, in the literature of both countries, has always been a positive symbol and never does have negative characteristics. In order to explain this case, we resorted to some literary works from both nations in which horses played a role. By contrast, in one of the famous Russian heroics entitled "A Song of the Wise Oleg", one of the historical Russian stories which merge with Russian myths, the role of the horse is different from the other literary works and it somehow unconsciously causes the hero to die. In the heroic stories, the horse is considered as a complement for hero's character and plays an important role in developing his personality. The purpose of this research was to indicate the perspectives of two cultures on a common symbol.

Keywords: Horse, Persian Literature, Russian Literature, Wise Oleg, Myths.

¹ E-mail: z.sadeghi@alzahra.ac.ir ©(Corresponding Author)

² E-mail: mbdsaranjam@yahoo.com